

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یونس نگاه

۲۳ دسمبر ۲۰۲۳



یونس نگاه

## کاست افغان در چشم دیگران

زمانی دوفتر چکر برآمده بودیم. در یک میدان شهر چشم ما به تیم صلیب سرخ خورد که از مردم خون می‌گرفتند. رفیقم گفت برویم خون اهداء کنیم. مسؤل آن تیم صلیب سرخ گفت از افغان‌ها خون نمی‌گیریم. برای آن‌که سخنش بر ما زیاد سنگین تمام نشود، افزود معذرت می‌خواهم این دستور کار ماست. از پاکستانی‌ها و سومالیایی‌ها هم خون نمی‌گیریم. معصومه روزی گفت برو آرد بیاور که بولانی پخته کنیم. از دکاندار محله که یک خانم خوش‌گپ بود آرد سیوس‌دار خواستم. پرسید با این چه جور می‌کنید. گفتم بولانی. گفت خانمت را بگو دستور پختش را برایم بنویسد و یک توت‌هاش را بیار که بخورم و اگر مزهدار بود در خانه پخته کنیم. وقتی خبر را به معصومه آوردم پرسید: نان ما را می‌خورد؟ من سال‌ها به این ظرافت توجه نکرده بودم. خانم‌ها در این موارد هوشیارترند. حتماً معصومه در محل کار، پارک و صحبت‌های رفیقانه با دوستان افغان و ترکش متوجه شده بود که ترک‌ها به دست‌پخت افغان‌ها به‌عیده شک می‌بینند. یک وطندار مرفه که پاسپورت ترکیه را داشت، ویلا جست و جو می‌کرد. در رهنمای معاملات برسر شرایط یک ویلا صحبت جریان داشت. رهنما در میان سخانش از بیجانگی (بیگانه) بودن وطندار ما یاد کرد که به آن معامله ربطی داشت. وطندار گفت پاسپورت دارد و ترک است. رهنما خندید و گفت که می‌فهمم، ترک تا ترک است. در روزهای قرنطین که مسافه رعایت می‌شد، با یک وطندار پاسپورت‌دار بانک رفتیم. در دروازه بانک نوشته بود که خارجی‌ها به فلان شعبه مراجعه کنند. دوست ما می‌خواست وارد همان شعبه اولی ویژه ترک‌ها شود، اجازه ندادند. او پاسپورتش را کشیده گفت که ترک است. برایش گفته شد که خارجی‌های پاسپورت‌دار هم باید به شعبه ویژه بیگانه‌ها بروند!

برخی از این مشکلات در غرب نیست. ولی دوستان غرب‌نشین می‌دانند که آن‌جا نیز جامعه هنوز از ذهنیت کاستی بیرون نشده و سفیدپوست، آسیائی، سیاه‌پوست، مسلمان و نامسلمان بودن بر جایگاه اجتماعی، روابط و معاملات و

نشست و برخاست آدم‌ها تأثیر دارد. افغان‌ها خصوصاً تعلقات فرهنگی و سیاسی عقب‌مانده خود را همیشه در آئینه برخورد دیگران می‌بینند.

ما مردم افغانستان در بیرون کشور پاسپورت‌دار و بی‌پاسپورت در کاست پائین جامعه قرار می‌گیریم. در جاهایی احساس می‌کنیم که چون کاست "نجس" در هندوستان یا هموطنان جت ما در افغانستان به ما نگاه می‌شود. حتی خون ما را اهداشدنی و نان ما را خوردنی نمی‌دانند. "افتخارات پنج‌هزارساله"، شیر بودن، شمله، ایمان و غرور وطنی ما را به یک کپه نسوار نمی‌خرند. چرا؟ چون ما در خانواده جامعه جهانی گرسنه‌ترین، بی‌خانمان‌ترین، کم‌سوادترین، و گداترین آدم‌ها شمرده می‌شویم. مثل وطنداران خوب جت ما خانه و ملکیت نداریم و چنان‌که آنان در چشم اشراف‌زادگان کابل پست می‌نمائیم. مثل وطنداران عزیز کوچی ما به یک دوره تاریخی عقب‌مانده‌تر تعلق داریم و چنان‌که آنان در چشم شهرنشینان آرام و صاحب امکانات و سواد، ناشسته و عقب‌مانده می‌نمائیم.

از این‌رو سایه هویت و جایگاه جمعی، ما را در هیچ جای جهان رها نمی‌کند. اگر نتوانیم افغانستان را آباد کنیم، ملا و ناملا، در میان آدم‌های دیگر آبرومند شمرده نمی‌شویم. ساختن وطن نیازمند ترک عادت‌ها و سنت‌هایی است که ما را به بند کشیده است. باید در کسب آگاهی از دردها و منافع جمعی همدیگر را یاری رسانیم. باید بکوشیم ظرفیت دیدن خود از بیرون را پیدا کنیم. بکوشیم این ظرفیت را در خود بیروبریم که هموطنان خود را بدون لنگی، کلاه و واسکت و قطی نسوار و خامک‌دوزی‌های قومی و سمتی ببینیم و دریابیم که چقدر در لاغری و ناتوانی شبیه هم هستیم. پی بردن به این شباهت‌ها و اشتراکات خیلی از بندها و تعلقات مخرب و دست‌وپاگیر را رفع می‌کند. نیاز ما به همدیگر‌پذیری و دوری از تعصبات از این بیچارگی جمعی ناشی می‌شود نه از ضرورت همکاری برای تقسیم افتخارات و منابع.